

**خدا و مکاشفهی او**  
**درس ۱۱: سه شخصیت**  
**دکتر آر. سی. اسپرول**

چند وقت پیش، با یک پرفسور فلسفه در یکی از دانشگاه‌های آمریکایی صحبت می‌کردم و او به من گفت که منکر خدا بود و نمی‌تونست درک کنه که چطور یک شخص باهوش می‌تونه مسیحیت رو بپذیره، چون در قلب تفکر مسیحی یک تناقض آشکار بود. و من گفتم: "خُب، اون چیه؟" او گفت: "خُب، آموزه‌ی تثلیث." او گفت: "آموزه‌ی تثلیث یک تناقضه، و آدم باهوش این تناقض‌ها رو نمی‌پذیره."

من گفتم: "خُب، من با بخشی از اون موافقم." گفتم: "من تصدیق می‌کنم که آدم‌های باهوش نباید تناقض‌ها رو بپذیرند، هرچند خیلی از اونها غالباً این کار رو می‌کنند. من فکر نمی‌کنم که ما، من با تو موافقم که آدم‌های باهوش نباید تناقض‌ها رو بپذیرند." من گفتم: "اما چیزی که من رو متعجب می‌کنه، اینه که تو آموزه‌ی مسیحی تثلیث رو به عنوان یک تناقض دسته بندی و طبقه بندی می‌کنی؛ اما این برام عجیب نیست که مردم گاهی وقتها این کار رو می‌کنند."

اما چیزی که من رو متعجب می‌کنه، اینه که تو پرفسور فلسفه‌ای و این کار رو می‌کنی، چون من اینجا فرض می‌کنم، شاید اشتباه می‌کنم، که چون تو به عنوان یک پرفسور فلسفه به خوبی در علم و رشته‌ی منطق آموزش دیدی و به اندازه‌ی کافی از منطق آگاهی داری که بدونی قانون عدم تناقض، یک فرضیه‌ی اساسیه و آموزش دقیق دیدی که فرق بین تناقض و متناقض نما رو بدونی. حالا بیا یک نگاهی به اون بندازیم."

گفتم: "من تصدیق می‌کنم که فرمول تثلیث، متناقض‌نماست، اما به هیچ عنوان متناقض نیست. حالا اجازه بدید دلیلش رو به شما نشون بدم. فرمول تاریخی اینه که خدا در ذاتش یکیه و در شخص سه تاست." حالا من به دوست پرفسور فلسفه‌ام گفتم: "قطعاً می‌تونن ببینی که این فرمول می‌گه خدا در یک چیز، یکی هست و در چیز دیگه، سه تاست."

حالا، برای زیر پا گذاشتن قانون تناقض، شخص باید بگه خدا در ذات یکیه و فقط در ذات یکیه، و در ذات سه تاست، یا بگه خدا یک شخص هست و فقط یک شخص هستش، و هم زمان بگه خدا سه شخصه، چون تعریف ساده‌ی قانون عدم تناقض اینه که یک چیز نمی‌تونه همزمان و به یک طریق یا در یک رابطه‌ی یکسان، اون چیزی باشه که هست و همزمان اون چیز نباشه."

حالا، من می‌تونم همزمان یک پدر و یک پسر باشم. اما نه در یک رابطه‌ی یکسان. من نمی‌تونم پسر خودم باشم یا نوه‌ی خودم باشم. این معلومه که غیرممکنه. پس وقتی به مقوله‌های رسمی تفکر عقلانی نگاه می‌کنیم، امیدوارم بی‌غرضانه باشه، می‌بینیم که این فرمول تناقض نیست.

و این یکی از چیزهایی بود که کلیسا عمیقاً در چهار قرن اول با اون کشمکش داشت تا به تعلیم واضح کتاب مقدس وفادار باشه، تعلیمی که از یک طرف میگه خدا یکیه و از طرف دیگه مسیح خداست، پدر خداست و روح القدس خداست. حالا هیچ روش مناسبی نمیتونه این تناقض آشکار رو برطرف کنه، چون در نگاه اول، به نظر می‌رسه جماعت مسیحی، ایمان به سه خدا رو اعتراف می‌کرد، چیزی که اصل یکتاپرستی رو زیر پا می‌گذاشت، اصلی که عمیقاً در عهدعتیق مستحکم شده بود.

خُب، بیایید یک لحظه به کلمه‌ی "متناقض نما یا پارادوکس" نگاه کنیم. کلمه‌ی "متناقض نما" بر اساس یک ریشه‌ی یونانی و پیشوند یونانیه. پیشوند "پارا" که اساساً یعنی "در کنار". شما درباره‌ی خدماتی که در کنار کلیسا انجام میشه، شنیدید درباره‌ی سربازان چترباز، دستیار پزشک و دستیار وکیل شنیدید. اینها کسانی هستند که در کنار دیگران کار می‌کنند، و مثل چیزیه که عیسی در کنار یک تعلیم می‌گه و برای توضیح یک نکته بیان میکنه. خُب، "پارا" یعنی "در کنار".

و کلمه‌ی "داکس" در اینجا برگرفته از دکترهاست، "پاراداکس"، دو دکتر، درسته راجر؟ پاراداکس، دو دکتر، پاراداکس. نه، این کلمه در اینجا برگرفته از کلمه‌ی یونانی "دوکین" هست، همچنین بدعت دوستیسم معروف هم از این کلمه مشتق شده و این فعل در حالت فعلی یعنی "به نظر رسیدن"، "فکر کردن" یا "ظاهر شدن".

حالا، بر اساس این کلمات، ما به ایده‌ی پارادوکس یا متناقض نما پی می‌بریم که چیزیه که وقتی در کنار چیز دیگه قرار می‌گیره، به نظر می‌رسه، یا اینطور ظاهر می‌شه که متناقضه، اما وقتی با دقت بیشتر بهش نگاه کنید و دقیقتر بررسی کنید، می‌بینید که در واقع یک تناقض نیست.

و این چیزی بود که من از این پرفسور فلسفه می‌خواستم در مورد فرمول مسیحی برای تثلیث انجام بده. شاید این تناقض به نظر برسه، چون می‌گیم خدا یک ذاته و سه شخصه، و ما از نقطه نظر انسانی عادت کردیم که یک ذات رو به عنوان یک شخص ببینیم؛ ما نمی‌تونیم درک کنیم چطور یک ذات می‌تونه شامل سه شخص باشه و همچنان یک ذات باشه.

حالا، از این لحاظ، آموزه‌ی تثلیث در این فرمول بندی، مرموزه. هیچ کس درباره‌ی این نکته بحث نمی‌کنه، و تفکر درباره‌ی موجودی که مطلقاً در ذاتش و اون چیزی که هست، یکیه و در عین حال در این ذات یکتا، سه شخصه، ذهن رو شگفت زده می‌کنه.

حالا باید درباره‌ی معنی این دو اصطلاح هم صحبت کنم، چون دوباره، دلیل اینکه این متناقض به نظر می‌رسه، اینه که ما تمایل داریم این اصطلاحات ذات و شخص رو به طور بالقوه مترادف بدونیم. این مرد یک موجوده، یک انسانه، اما یک شخص هم هست و ما دوباره، همونطور که گفتیم عادت کردیم هر ذات رو یک شخص در نظر بگیریم؛ مگر اینکه او چند شخصیته باشه و بعد در این مقطع، او رو به روانپزشک می‌بریم. اما فکر می‌کنیم که یک ذات برای هر شخص وجود داره، و یک شخص برای هر ذات.

حالا، مفهوم ذات برگرفته از کلمه‌ی یونانیه. دوباره یک کلمه‌ی یونانی، این برگرفته از وجه وصفی فعل "بودن" در یونانیه که کلمه‌ی "اوسیس" هست، یعنی "ذات" یا "جوهر"، یا ترجمه‌ی موردعلاقه‌ی من از این، به زبان محلی، کلمه‌ی "چیز" هست.

وقتی در هلند به مدرسه می‌رفتم و باید زبان هلندی یاد می‌گرفتم، البته اولویت من یادگیری زبان الهیاتی بود، اما اولویت همسرم یادگیری چیزی بود که اون رو "هئوس تن آن کواکن تا" می‌نامیدند، یعنی زبان خانه و شهر و آشپزخانه، پس او می‌تونست خرید کنه و فرق بین شلغم و لوبیا سبز رو بگه.

و او با این جور چیزها خودش را مشغول کرده بود و البته یکی از وسایلی که شخص در یک فرهنگ و سواسی و ایراد گیر نسبت به نظافت، استفاده می‌کنه، جاروبرقیه. اما کلمه‌ی جاروبرقی در هلندی کلمه‌ی "استفزایکر" بود، که به طور تحت‌اللفظی یعنی "مکنده‌ی چیزها". این افراد واقعاً در نحوه‌ی نامگذاری محصولات جدید، قوه‌ی تخیل زیادی داشتند: "خُب، این چیه؟" "خُب، مکنده‌ی چیزهاست، می‌دونید، فکر می‌کنی چیه؟ بهش نگاه کن، اون همه‌ی چیزهایی رو که روی زمین پیدا می‌کنیم، می‌مکه."

حالا، ما می‌تونستیم یک اصطلاح فرهیخته‌تر، هستی‌شناسانه‌تر و متافیزیکی‌تر رو به اون اختصاص بدیم، به جای اینکه اون رو "مکنده‌ی چیزها" بنامیم، اما من این کلمه‌ی "چیز" رو دوست دارم. چون چیز چیه؟ یعنی شما از چی ساخته شدید؟ چه چیزی یک انسان رو از بز کوهی متمایز می‌کنه یا یک بز کوهی رو از انگور متمایز می‌کنه، انگور رو از خدا متمایز می‌کنه؟ این چیزهای الوهیته، ذات، "اوسپاس"، ماده‌ای که خدا در خودش هست.

و کلیسا می‌گه خدا یک ذاته؛ فقط یک چیز هست. بخشی از خدا اینجا و بعد جدا از اون بخش، بخش دیگری از خدا این طرف هست. این دو تا موجود می‌شد، و خدا فقط یک هستیه. پس منظورمون از اینکه می‌گیم خدا یک ذات هست، اما در سه شخص، چیه؟ خُب، این کمی دشوارتره. بخشی از مشکلمون با اون، اینکه که وقتی این فرمول در کلیسای اولیه مشتق شد، از ریشه های لاتین کلمه‌ی "شخص" بود که ما اون رو از کلمه‌ی "پرسونا" می‌گیریم. و عملکرد اولیه‌ی اون در زبان لاتین، به عنوان یک اصطلاح قانونی یا اصطلاحی بود که در هنرهای نمایشی بکار می‌رفت.

همه‌ی شما با نشانه‌های تجاری دنیای نمایش آشنايید، ماسک‌های دوقلو نشان‌دهنده‌ی تراژدی و کمدین. شما برای نمایش کمدی، لبخند رو دارید و برای تراژدی، چهره‌ی اخمو رو دارید، و اونها با ماسک‌هایی که بر چهره‌ی بازیگر قرار می‌گرن، نشون داده می‌شه. حالا، من یادمه صدها سال پیش وقتی نسخه‌ی امروزی کتاب ایوب به نمایش درمیومد، این در برادوی برگزار می‌شد که اسمش "جی. بی" بود. و در این نمایش، یک بازیگر برجسته، دو نقش متفاوت رو اجرا کرد و این بازل رسبون بود که نقش کلاتر ناتینگهام رو در نمایش کلاسیک رایین هود بازی کرد و البته در تمام اون سال‌ها با نایجل بروس بازی کرد، او نقش شرلوک هلمز رو بازی کرد.

خُب، بازل رسبون نقش خدا و شیطان رو در "جی. بی" بازی کرد و وقتی من در دوران دبیرستان به دیدن این نمایش رفتم، بلیط‌های ما واقعاً در ردیف جلو و وسط بود؛ من می‌تونستم در حال اجرای این نمایش توسط بازل رسبون، دستم رو دراز کنم و به دستش دست بزنم. اما چیزی که از خاطره‌ی این نمایش برای من خیلی زنده بود، این بود که وقتی او در نمایش، هویتش رو عوض می‌کرد، وقتی نشون می‌داد که خدا بود، ماسکی رو جلوی صورتش می‌گرفت که ماسک خدا بود و از پشت این ماسک صحبت می‌کرد، درحالی‌که شخصیت یا خصوصیت خدا رو به خودش گرفته بود. بعد وقتی شیطان یا ابلیس بود، یک ماسک متفاوتی رو به چهره می‌زد.

و این از رسم و رسوم نمایش یونانی و همچنین نمایش‌های رومی پیروی می‌کرد. مرسوم بود که بازیگران بسیار کارآموخته، بیش از یک نقش رو در نمایش اجرا کنند. اگه اونها مثلاً کاری از یورپیپدس و غیره رو اجرا می‌کردند، یک نفر می‌تونست بیش از یک نقش داشته باشه.

حالا، در اون زمان نحوه‌ی انجام این کار با جدا کردن نقششون از طریق صحبت از پشت این ماسک‌ها بود و کلمه‌ی لاتین برای ماسک، کلمه‌ی "پرسونا" بود، پس وقتی مثلاً کسی مثل ترتولیان، برای اولین بار درباره‌ی این فرمول تثلیث صحبت کرد و درباره‌ی یک ذات و سه

"پرسونا" صحبت کرد، او می‌گفت سه نقش هست که خدا اینجا اجرا می‌کنه، که از یک طرف به عنوان پدر، از طرف دیگه به عنوان پسر، و دیگری به عنوان روح القدس ظاهر شده.

پس نکته‌ی همه‌ی اینها اینه که ایده‌ی شخص در این فرمول، دقیقاً مطابق مفهوم انگلیسی شخصیت نیست، چون دوباره، برای ما یک شخص یعنی یک ذات متمایز.

حالا، در الهیات تخصصی، برای اینکه در الوهیت بین اشخاص تثلیث تمایز قائل بشیم، اصطلاحات دیگری بکار رفته. اصطلاح مورد علاقه‌ی من که به نظرم بسیار مفیده، و امیدوارم که براتون گیج کننده نباشه، کلمه‌ی "وجود" هست. وجود، حالا احتمالاً این کلمه‌ای نیست که از لحاظ کاربرد الهیاتیش، خیلی با اون آشنا باشید؛ شاید گاهی اوقات از لحاظ اینکه یک نفر به سختی زندگیش رو در فقر شدید می‌گذرونه، اونو شنیده باشید.

در واقع، ما این فقر شدید رو چی می‌نامیم؟ بخور و نمیر- یعنی اونها اساساً زنده‌اند. وجود ندارند؛ امرار معاش می‌کنند و ما این بخور و نمیر (سابسیستنس) رو پایبندترین سطح زندگی می‌دونیم. درسته؟

حالا دوباره، دلیل اینکه ما این رو در مقایسه با چیزهای دیگه، یک چیز پایین یا زیر یک چیز دیگه می‌دونیم، به خاطر این پیشونده. همه‌ی ما می‌دونیم پیشوند "ساب" چیه، این یعنی "پایین" یا "زیر". یک (ساب‌مرین) زیردریایی در جنگ جهانی دوم، یک هواپیما نبود؛ بلکه قایقی بود که کجا می‌رفت؟ زیر آب. درسته. خیلی خُب. حالا این "سیستنس" اینجا چی‌میشه؟ خُب، ما اصطلاح رایج بین وجود و هستی رو می‌بینیم. وقتی از اصطلاح "هستی" استفاده می‌کنیم، این یک کلمه‌ی روزانه‌ی رایجه که بکار می‌بریم، ولی هنوز این کلمه مملو از انواع فرضیات فلسفی و الهیاتیه.

من یکبار در کنفرانس اورلاندو سخنرانی کردم و کلّ نکته‌ی سخنرانیم این بود که تا حد ممکن با تأکید و قاطعیت، وجود خدا رو انکار کنم و وقتی این سخنرانی رو شروع کردم، گفتم: "تکلیف من امروز اینه که شما رو قانع کنم که خدا وجود نداره." ها؟ جمعیت با نفس‌های بریده گفتند: "دوباره‌ی چی صحبت می‌کنی؟ چه بازی‌ای با ما می‌کنی؟"

گفتم: "بازی نمی‌کنم، بدترین چیزی که می‌تونست برای ما اتفاق بیفته، این بود که متوجه بشیم خدا در معنای خاص اصطلاح "وجود داشتن"، وجود داره. چون اصطلاح "وجود داشتن" در زبان ما از لحاظ قیاسی برگرفته از لاتین "اگزِیستره" هست که یعنی، "اکس" یعنی "خارج از" و "استره" یعنی "ایستادن". پس کسیکه وجود داره، کسیه که بیرون اومده، اما بیرون اومدن از چه لحاظ؟

خُب، مفهوم این کلمه در قرون گذشته، در زمان افلاطون و قبل از او، از لحاظ فلسفی، این ایده بود که یک موجودِ خالص و ساده وجود دارد، و موجودِ خالص برای اینکه بتونه باشه، به چیزی وابسته نیست. این جاودانه هست. این در درون خودش قدرتِ بودن رو داره. به هیچ عنوان مخلوق نیست.

چیزی که هستی مخلوق رو متمایز میکنه، بودن نیست، بلکه شدن هست، چون ویژگی اصلی شخصیت همه‌ی مخلوقات اینه که اونها تغییر میکنند. شما امروز هر چیزی که هستید، فردا کمی متفاوت خواهید بود و امروز شما به همین اندازه از دیروز متفاوتید، حتی اگه فقط بگیم شما در این مقطع زمانی، بیست و چهار ساعت بزرگتر از دیروز هستید.

حالا، ایده‌ی بودن میگه، وجود داشتن یعنی بیرون اومدن از چیزی، و این ایده یعنی بیرون اومدن از بودن، پس چیزی که وجود داره، چیزیه که یک پای اون در بودنه و پای دیگرش در شدن، یا نبودنه. تا زمانیکه به نوعی، به بودن وصل نباشه، نمی‌تونه باشه. ما انسان نمی‌بودیم؛ بلکه در حال انسان شدن می‌بودیم. اما اگه هر دو پا در بودن بود، این نمی‌تونست یک مخلوق باشه.

حالا نکته‌ای که می‌گم اینه که ما نمی‌خوایم درباره‌ی خدا اینطوری فکر کنیم. اگه از من بپرسید: "آیا خدا هست؟" من می‌گم: "بله، البته که خدا هست." اما آیا او وجود داره؟ نه، از این لحاظ وجود نداره، چون این او رو چی می‌ساخت؟ یک مخلوق، یک هستی ناشی از وابستگی. اما ما می‌گیم خدا اینجاست. خدا بودنه، نه شدن، نه تغییر کردن. او تا ابد همونه، پس می‌گیم یک ذاته.

حالا، در این ذات، سه هستی جداگانه نیست. فرقی رو که در این پیشوند بود، به یاد داشته باشید؛ "وجود داشتن" یعنی "بیرون اومدن از بودن" یا "نبودن"، اما کلمه‌ی ای که الهیدانان در رابطه با تثلیث بکار می‌برن، کلمه‌ی سه هستی نیست، بلکه سه وجود هستش؛ یعنی تحت موجودیت خالص خدا، در بُعد پایین‌تر، ما باید بین این وجودها که کتاب مقدس، پدر، پسر و روح القدس می‌نامه، تمایز قائل بشیم. نه سه هستی، نه سه موجود، بلکه سه وجود در یک ذات ابدی که خداست.

پس می‌تونیم بگیم فرق بین سه شخص، یک تمایز ضروریه، چون کتاب مقدس این تمایز رو قائل می‌شه و این یک تمایز واقعیه، اما می‌گیم این یک تمایز ضروری نیست. آه، منظورت چیه که یک تمایز ضروری نیست؟ یعنی مهم نیست که ما یک تمایز قائل بشیم و اهمیتی نداره؟ هیچ فرقی نمی‌کنه که ما به پدر، پسر و روح القدس ایمان داشته باشیم؟ نه، نه، نه.

گاهی اوقات ما از عبارت ضروری استفاده می‌کنیم، اصطلاح "ضروری" یعنی چی؟ اونقدر مهمه که بدون اون، چیز مورد نیازتون رو ندارید، این بسیار مهم و حیاتیه تا چیزی رو که می‌خواید داشته باشید. از این لحاظ، ضروری یعنی بسیار مهمه، اما وقتی میگم فرق بین پدر، پسر و روح القدس واقعیه، اما ضروری نیست، من به طور مشخص و دقیق کلمه‌ی "ضروری" رو بکار بردم و می‌گم اینها نشوندننده‌ی فرق واقعی در الوهیت، اما نه در ذات الوهیت. یک ذات، سه شخص، پدر، پسر و روح القدس.